

پاره‌ای از اجتماعیات زمانه در پرسش و پاسخ‌های فقهی با علامه حلی

۵۷-۶۹

چکیده: مجموعه «اجوبه المسائل المهنائیه» از جمله مجموعه‌های فقهی است که دربرگیرنده پرسش‌های مهنا بن سنان علوی حسینی و پاسخ‌های علامه حلی به این پرسش‌هاست. نویسنده در نوشتار حاضر، کنکاشی در نوع پرسش‌ها و پاسخ‌ها در مجموعه فقهی مذکور داشته و به اجمال، از پرسش‌های اجتماعی و مدنی این مجموعه، سخن به میان آورده است.

کلیدواژه‌ها: پرسش و پاسخ‌های فقهی، علامه حلی، پرسش‌های اجتماعی، پرسش‌های مدنی، مهنا علوی حسینی، مجموعه‌های فقهی، اجوبه المسائل المهنائیه، استفتاءهای فقهی - کلامی.

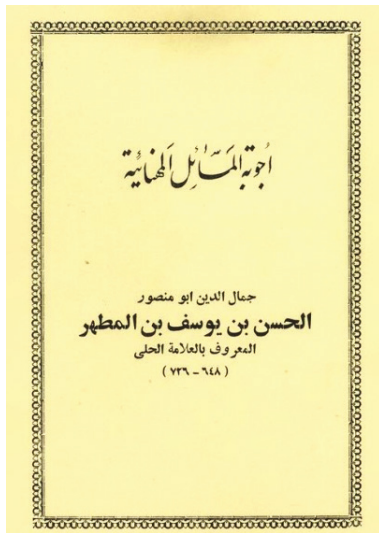
Some Social Issues of the Time in Jurisprudential Questions and Answers with 'Allāmah Ḥillī Rasūl Jafarian

Abstract: The collection "Ajvibah al-Masāil al-Mahnāyah" is one of the jurisprudential collections that includes the questions of Mahnā Ibn Sanān 'Alavī Hosseini and the answers of 'Allāmah Ḥillī to these questions. In the present article, the author has researched the type of questions and answers in the mentioned jurisprudential collection and has briefly spoken about the social and civil questions of this collection.

Keywords: Jurisprudential questions and answers, 'Allāmah Ḥillī, social questions, civil questions, Mahnā Alavī Hosseini, jurisprudential collections, Ajvibah al-Masāil al-Mahnāyah, jurisprudential-theological Istiftā.

بعض الأعراف الاجتماعية لعصر العلامة الحلّي كما تعكسها الأسئلة والأجوبة الفقهيّة
رسول جعفریان

الخلاصة: مجموعة (أجوبة المسائل المهتائيّة) هي إحدى المجاميع الفقهيّة، وتتضمّن أسئلة مهتّا بن سنان العلوي الحسيني وأجوبة العلامة الحلّي عليها. والكتاب في المقال الحالي يستكشف نوعيّة الأسئلة وأجوبتها في هذه المجموعة الفقهيّة، ويذكر ملاحظاته العامّة عن الأسئلة الاجتماعيّة والمدنيّة لهذه المجموعة. المفردات الأساسيّة: الأسئلة والأجوبة الفقهيّة، العلامة الحلّي، الأسئلة الاجتماعيّة، الأسئلة المدنيّة، مهتّا العلوي الحسيني، المجاميع الفقهيّة، أجوبة المسائل المهتائيّة، الاستفتاءات الفقهيّة الكلاميّة.



مقدمه درباره اجوبه المسائل المهنيّة

پیشینه استفتاء از کجاست؟ به نظر می رسد این پیشینه را بتوان در آیاتی مانند: «یستلونک عن الانفال»، (انفال: ۱) «یستفتونک، قل الله یفتیکم فی الکلاله»، (نساء: ۱۷۹) «یستلونک عن الخمر و المیسر»، (بقره: ۲۱۹) «یستلونک عن الأهلّة»، (بقره: ۱۸۹) «یستلونک عن الرّوح» (اسراء: ۸۵) و «یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (اعراف: ۱۸۷) دنبال کرد. نخستین نمونه ها از استفتاءهای فقهی، کلامی است که مردم از رسول (ص) پرسیدند و غالب آنها را خداوند با تعبیر «قل» به آنان پاسخ داده است. این سنتی است که بعدها ادامه یافته است. زمانی که وحی قطع شده، علی القاعده باید این سؤالات از افرادی که به عنوان عالم شناخته می شدند، پرسیده شده باشد. بدین ترتیب روش سؤال و جواب در حوزه مسائل دینی در سطح وسیعی شکل گرفت و بسیاری

از آنها در قالب یک حدیث یا اثر در آثار بعدی باقی ماند. بیشتر اینها به صورت مکتوب و کتاب درآمد و با عنوان «مسائل» نامیده شد. البته عنوان مسائل صرفاً برای آثاری که مشتمل بر سؤال و جواب بود به کار نمی رفت و بسیار عام تر از آن بود؛ چنان که به معنای موضوعات هم به کار می رفت، اما در این مورد، یعنی سؤال و جواب هم بود. این تعبیر را می توان در فهرست ندیم یا نجاشی یا دیگران ملاحظه و دنبال کرد. در حال حاضر می توان هزاران مورد از این سؤال و جواب های بعداً مکتوب شده را از امامان یا اصحاب یا عالمان و محدثان در آثار قرن سوم و چهارم به بعد یافت. عناوینی مانند «مسائل الرضا» «مسائل ابی الحسن» و مانند آن در عناوین تألیفی در رجال نجاشی آمده است. بسیاری از این «مسائل» سؤالاتی بود که از شهرهای مختلف به عالمی می رسید و پس از گردآوری به نام آن شهر نامیده می شد. برای مثال برای «داود بن علی» بنیان گذار مذهب فقهی منتسب به او کتابی با عنوان مسائل وردت علیه من الاصلح و المواضع یاد شده است. (الفهرست ندیم، ص ۳۰۵) شبیه به این عنوان در میان عالمان شیعه، برای مفید، مرتضی، شیخ طوسی و دیگران به فراوانی دیده می شود. این آثار را در میان تألیفات عالمان معروف می شود ملاحظه کرد و از آنها دریافت که ارتباط یک عالم با شهرهای مختلف چگونه بوده و در چه مراکزی، کسانی مرجعیت علمی آنان را پذیرفته بودند. تنها برای نمونه اشاره می کنیم که در میان مؤلفات سیدمرتضی چندین مجموعه از این دست با عناوینی مانند: «جوابات المسائل الرسیة، جوابات المسائل الموصلیات، جوابات المسائل اهل میافارقین، جوابات المسائل الواسطیات و جوابات المسائل الرملیات» و جز اینها هست. (رسائل سیدمرتضی، مجلد چهارم، چاپ کنگره سیدمرتضی، ۱۳۹۹) در میان اهل سنت، احمد بن حنبل چندین مجموعه مسائل دارد که افراد مختلف بعدها آنها را گردآوری کرده اند.

این سنت ادامه یافت و هر بار ذیل عنوان رجوع جاهل به عالم، مردم پرسش های دینی خود را از فقیهان و متکلمان می پرسیدند. در اینجا با یک مجموعه مهم با عنوان اجوبه المسائل المهنائیه مواجهیم و قصد داریم کنکاشی در نوع پرسش ها و پاسخ ها داشته باشیم. سؤال کننده عالمی برجسته با نام مهنا بن سنان علوی حسینی (م ۷۵۴، شرح حال ایشان را بنگرید در: الدرر الکامنه: ۴/ ۳۶۸) است. پاسخ ها هم از علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی (م ۷۲۶) است. لازم نیست درباره جایگاه علامه در فقه و کلام شیعی سخن بگوییم؛ زیرا موقعیت علمی او واضح تر از آن است که نیازی به بیان ما باشد. این مجموعه که چهار بخش بوده و هر کدام شامل چندین مسئله است، در یک مجلد در سال ۱۴۰۱ به کوشش محی الدین ممقانی تصحیح و منتشر شده است. ظاهراً دوستان دیگری هم در حال تصحیح آن هستند. هر چند بنده خبر ندارم کار آنها منتشر شده است یا خیر.

چنان که اشاره شد، کتاب شامل چهار بخش است: بخش اول، ص ۱۷-۱۱۰ شامل ۱۸۴ مسئله؛ بخش دوم، ص ۱۱۳-۱۳۳ شامل ۳۹ مسئله؛ بخش سوم، ۱۳۷-۱۵۷ شامل ۲۸ مسئله؛ بخش چهارم، ص ۱۹۱-۱۷۳ شامل ۲۵ مسئله. در ابتدای هر کدام، کلامی از سید مهنا و علامه حلی آمده که بخشی از آنها نامه های مهنا به علامه و پاسخ علما برای صدور اجازه علمی برای روایت کتاب هایش به سید مهنا با ستایش از اوست. این اجازات طبق معمول شامل فهرستی از تألیفات علامه و یاد از مشایخ او هم هست.

از علامه حلی به جز اجوبه المسائل المهنائیه اثری هم با عنوان مسائل ابن زهره هست که در سال ۱۳۹۲ ش (مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی) منتشر شده و مانند همین اثر و البته با سؤالاتی متفاوت است. درباره محتوای آن اثر مقاله ای با عنوان «پرسش های شیعیان از مرجع تقلیدشان در قرن هشتم هجری» نوشته ام که در نورمگز و ... در دسترس است.

این مجموعه نیز مانند مسائل ابن زهره غالباً پرسش های فقهی است، اما مسائل کلامی، تاریخی و حتی نکات کتابشناسانه و رجالی هم در بین آنها وجود دارد. مورد مشخص تاریخی، بحث درباره علت تخلف محمد بن حنیفه از برادرش امام حسین در واقعه عاشورا یا رفت و آمد سکینه بنت الحسین با شاعران است که کلامی جواب داده شده است. (ص ۳۸-۳۹)

بحث از معرفت عقلی و تقلیدی در اصول دین (چندین مورد و برای نمونه ص ۱۰۰)، مسئله علم (مانند کفایی بودن تعلیم علم نحو)، مسئله ایمان و کفر، علم امام (برای نمونه اینکه آیا امام علی (ع) از قتل خود خبر داشت که به مسجد رفت، ص ۱۴۸)، مسئله عصمت انبیا (ص ۷۳) و ائمه و مانند اینها از نمونه بحث های کلامی است که در این مسائل از علامه سؤال شده است. پرسش هایی از جنس مسائل علم اصول اندک است، اما وجود دارد. برای نمونه در موردی از مسائلی در فقه سؤال می شود که هیچ نص خاصی درباره آنها نیست و سؤال می شود که در این باره چه باید کرد (ص ۱۵۳-)

۱۵۵) یا بحث تقلید از میت و کتاب های گذشتگان (ص ۵۷). در حوزه مباحث شیعی، موضوعاتی از جمله بحث تحریف قرآن، تعریف ناصبی (ص ۴۷) و مشابه آن نیز دیده می شود. سؤال درباره سلیم بن قیس هلالی و اینکه چگونه شخصیتی است، (ص ۱۲۴) حتی پرسش درباره دری بن عبدالله حافظی و آثار وی هم در این مسائل دیده می شود. (ص ۱۰۳) ما باید توجه داشته باشیم که سؤال کننده شخصیت علمی ویژه خود را دارد و ضمن ارادتی که به علامه دارد، پرسش ها را از سر تأمل مطرح کرده و این سبب فزونی ارجمندی مجموعه حاضر شده است.

در میان سؤالات، موارد کاملاً متفاوتی وجود دارد که گویی به یکی از حوزه های کلامی یا فقهی مربوط نیست، اما به هر حال در دین شناسی مهم است. اینکه کسی در خیابان راه می رود و ادعای سیادت می کند، در حالی که دروغ گوست، چگونه باید تنبیه اش کرد. اینکه اگر کسی مدعی شده امام یا پیغمبر در خواب به او امرورنهی کرده، آیا باید به آنها عمل کند یا خیر و مسائلی از این دست که در این مجموعه وجود دارد.

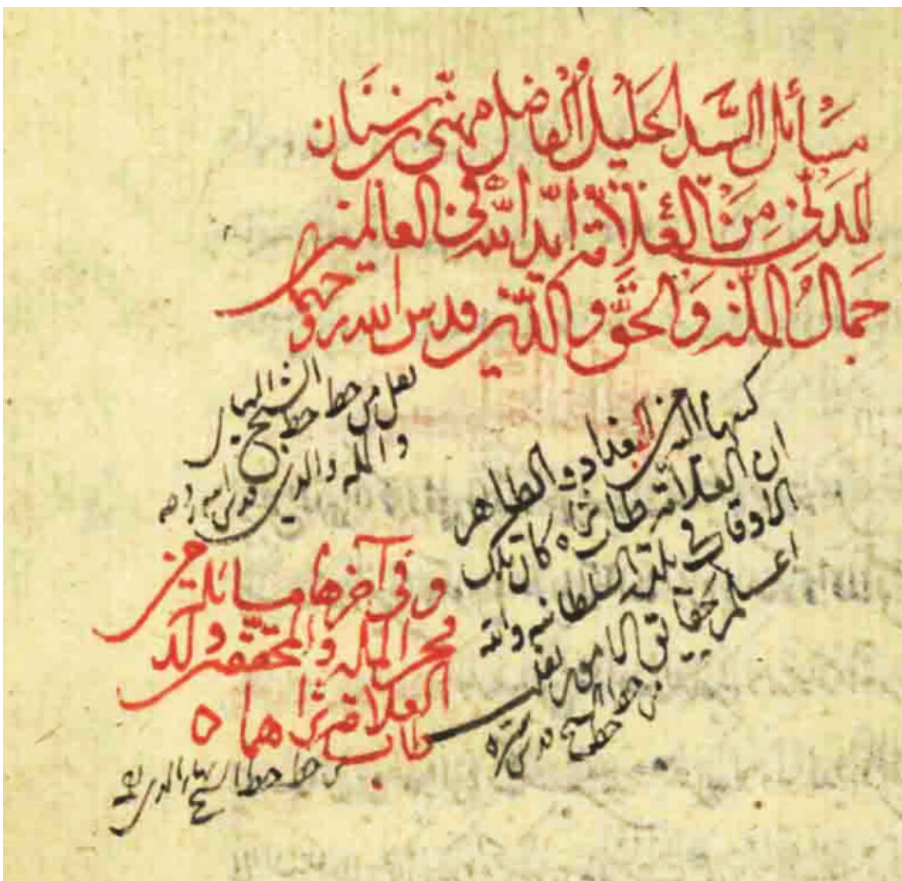
در میان پرسش های فقهی، شماری از سؤالات درباره تطبیق مسائل فقهی با حوزه عمل خارجی یا به عبارتی مصداق یابی است. سؤالات متعددی درباره بازار مسلمانان، خرید و فروش لباس، انواع مشروبات و مأكولات و پوست و امثال اینها از علامه می شود که از نظر تطبیق حکم فقهی با آنها، همواره مسائلی برای متدینین مطرح بوده است. مرزهای حرام و حلال، اختلافاتی که فقها با یکدیگر در این باره دارند، اختلاط جامعه ای مرکب از مسلمان و یهودی و مسیحی و نیز اینکه این مصداق خارجی برای برخی از مفاهیم شرعی یا موضوعات تحریم شده، دقیقاً زیر فلان مفهوم قرار می گیرد یا نه، مسائلی را تولید می کند که از فقیه در این باره پرسیده می شود. فقیه طبعاً مسئول تعیین مصداق خارجی نیست، اما اگر پرسشگر ابهامی در مصداق داشته باشد، باید آن مورد را وصف کند و توضیح بدهد. آن وقت فقیه هم به روشنی توضیح می دهد که وضعیت منطبق بر این شرایط هست یا خیر، اما این مسئله از زاویه ای که نه محل توجه سؤال کننده است و نه جواب دهنده، برای امروز ما می تواند منبعی خبری از وضعیت اجتماعی و تمدنی یک جامعه مشخص در یک دوره مشخص باشد. در واقع ما در این گزارش مختصر به این جنبه های تمدنی توجه داشته و سعی کرده ایم بر اساس داده های این مجموعه تا اندازه ای که می توانیم این وضعیت را گزارش کنیم.

فواید تاریخی و کتابشناسی اندکی هم در لابه لای این مطالب هست. در یک مورد هم وقتی از علامه پرسشی می شود، با شگفتی تمام خوابی را که دیده و در آن پدرش با وی بحث کرده و اشکال فرزند را جواب داده است نقل می کند. (ص ۱۵۳)

یکی از مسائل این استفتائات طرح نوعی تقابل میان برخی از فتوای رایج با جنبه هایی از واقعیات خارجی و تعارض آن فتاوا با برداشت ها و تصوراتی است که در ذهن وجود دارد. به عبارت دیگر وقتی

تجربه ظاهری و عقل چیزی می گوید و می فهمد که با حکم صادره سازگار نیست، سؤالی پدید می آید که چرا. برای نمونه در مسئله ۱۲۱ از بخش اول، این مسئله به صورت خاص خود را نشان می دهد. حرام دانستن اجماعی فقاع از سوی سائل، با واقعیتی درباره انواع نوشیدنی های غیرمسکر موجود در بازار و اینکه اسم فقاع روی آنها گذاشته شده، یک نمونه آشکار است. در آنجا تلاش می شود بر اساس برداشت عمومی افرادی که می شود به حرف آن اعتماد داشت، گفته شود که شماری از این نوشیدنی ها که نامش هم فقاع است، هیچ مستی آور نیست؛ چنان که برای بدن آدمی ضرری ندارد. به علاوه کثیف هم نیستند. وقتی هیچ یک از این سه مورد، سکرآور، ضرر و کثیف بودن را ندارند، چرا باید حرام باشند؟ البته پاسخ تحریم و مبتنی بر «اجماع» و استدلال به «مصلح خفیه» ای است که خدا می داند و ما نمی دانیم. می بینیم که عقل گرایی در مکتب حله هم آن قدر توان ندارد که این قبیل مسائل را حل و فصل کند.

برخی از این سؤال و جواب ها به ویژه برای شناخت سابقه یک مسئله در فقه شیعه بسیار اهمیت دارد.



تصویر صفحه ای از مسائل مهنائیه. در آن آمده است که سؤالات را از بغداد فرستاده و این وقتی است که علامه در سلطانیه بوده است.

از آن جمله و به طور خاص می‌توان از بحث از نماز جمعه (ص ۱۱۸) یا سهم امام (علیه السلام) از خمس و مورد مصرف آن (ص ۱۶۴) و نیز امر به معروف و نهی از منکر (ص ۱۶۹) سخن گفت. درست است که این مطالب در کتب فقهی هم آمده، اما نوع نگاه به آنها و ادبیات نگارشی آنها در پاسخ به سؤالات مطرح شده، این مسئله را واضح‌تر نشان می‌دهد. به عبارت دیگر استفتائات رویکرد جاری و رسمی تشیع را به مسائل مختلف نشان می‌دهد، به‌ویژه در متنی که متعلق به علامه حلی است؛ شخصی است که نقش بسیار مهمی در تقویت مکتب حله داشته و رویکرد عقل‌گرایی را نه فقط در عقاید که در فقه نیز گسترش داده است.

پرسش‌های اجتماعی و مدنی

پرسش هفتم از بخش اول این است که سجده کردن بر در ورودی «مشاهد شریفه» درست است یا خیر و این نشان می‌دهد که در آداب زیارتی شیعیان این رویه وجود داشته است. پاسخ این است که اگر هدف سجده برای غیر خداست درست نیست، اما اگر سجده برای خدا و تشکر از او برای درک زیارت آن بقعه است، «کان مثاباً علی ذلک»، اعتراض از سوی «صوفیه» بوده و علامه می‌گوید این کار بهتر از روش رقص و دست زدن آنهاست که خدای متعال در قرآن از آن نهی کرده است. (ص ۲۴)

پرسش بیستم درباره «حشیشه» است که مردم آن را می‌خورند و می‌گویند مسکر نیست، اما برای بدن مضر است. آیا درباره تحریم آن نصی داریم که بعینه آن را حرام کرده باشد یا حرمت آن به اعتبار ضرری است که برای بدن دارد یا حرام است اگر مسکر باشد، چنان‌که اگر مسکر نباشد، حرام نیست؟ در ضمن آیا نجس هست یا خیر؟ پاسخ این است که مشهور بین مردم آن است که مسکر است و به این دلیل حرام است، اما حرمت آن به طور خاص ربطی به ضررش ندارد، بلکه به اعتبار مسکر بودن است. اگر فرض آن باشد که برای بدن ضرر دارد، از آن بابت هم خوردنش حرام است. البته عین آن نجس نیست؛ زیرا نجس بودن مسکرات مربوط به مایع خاصی است [خمر] (که به آن تصریح شده است). (ص ۳۲)

پرسش بیست و پنجم درباره لباسی است که از هند و روم و جز آن می‌آید و برخی رنگ شده است. درباره آنها حرف‌هایی در میانه است که ثابت نشده، اما به هر حال کار فرنگی هاست، مثل جوخ و لباس پشم. همه اینها در بازار مسلمانان است و از مسلمان خریداری می‌شود. آیا لازم است پیش از پوشیدن به قصد تطهیر شسته شود؟ آیا نماز در آنها جایز است یا آنکه شستشو لازم ندارد و باید حکم به طهارت آن کرد و نماز خواندن در آن اشکال ندارد؟ نظر شما درباره کسی که آن را از تاجر این لباس خریداری می‌کند و این تاجر مشرک است چیست؟ آیا خرید از او مانند خرید از بازار مسلمانان است با اینکه می‌دانیم مسلمانان بازار هم از مشرک خریداری می‌کنند؟ پاسخ علامه این است که اصل بر طهارت است و شستشوی آن لازم نیست. اشیای نجس امور تعریف شده‌ای هستند که شارع از آنها نام

برده و جز آنها طاهر است، مگر اینکه چیزی بر آن عارض شود که آن را از اصلش خارج کند، مثل اینکه مشرک دست مرطوب به آن بگذارد که این هم ثابت نیست. پس اصل بر این است که طاهر است. حتی اگر از مشرک هم خریداری شود، نمی‌شود حکم به نجاست کرد. اگر آدمی بداند که همین مشرک آن را درست کرده، اما دست مرطوبش به آن نخورده، تطهیر آن لازم نیست. (ص ۳۴-۳۵)

پرسش بیست و هشتم از بخش اول سؤال درباره «غسالین» لباس در بازار است که دقیقاً معلوم نیست لباس را چه کسانی می‌شویند، اما روشن است که لباس‌های طاهر و نجس را می‌شویند و از آن جمله لباس هر کسی که برای آنها بفرستد. همه را در یک دیگ واحد گذاشته و بعد از تنظیف در یک سبوی می‌گذارند و لباس‌ها را تمیز شده می‌آورند. آیا باید حکم به طهارت این لباس‌ها کرد و خواندن نماز در آنها جایز است؟ آیا می‌شود به سخن آن غسالین اعتماد کرد که با آب طاهر آنها را شسته‌اند؟ جواب این است که باید حکم به طهارت کرد. برای اینکه اصل در طهارت مسلمان است. (ص ۳۶)

پرسش سی‌ام درباره «صابون» است. اینکه نمی‌دانیم از آنچه به عمل می‌آید [مواد اولیه]، طاهر است یا نجس و اینکه اگر صابون با شیء نجس برخورد داشت، آیا با شستن موضع برخورد، طاهر می‌شود یا باید آن قطعه را جدا کرد. پاسخ این است که اصل بر طهارت است، چه صانع آن را بشناسیم یا نه و البته با جدا کردن آن تکه‌ای که تماس داشته است، طاهر خواهد شد. (ص ۳۷)

پرسش سی‌وسوم درباره موضع محمد بن حنفیه است که آیا به امامت برادرانش و نیز امامت امام سجاد معتقد بود یا خیر و اینکه آیا اصحاب ما درباره علت تخلف او از امام حسین عذری نقل کرده‌اند یا خیر. اگر بدون عذر تخلف کرده باشد چه حکمی دارد؟ همین طور عبدالله بن جعفر و دیگران. جواب علامه این است که از نظر امامیه ارکان ایمان، توحید و عدل و نبوت و امامت است و محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر و مانند آنها اجلّ شأناً از این هستند که خلاف حق کرده باشند و از ایمان خارج باشند. درباره تخلف او از امام حسین گفته‌اند بیمار بوده است. عذر برخی دیگر هم محتمل این بوده که نمی‌دانسته‌اند چنین اتفاقی از قتل برای امام حسین می‌افتد و فکر کردند که نامه‌هایی که برای یاری او رسیده درست است و از او حمایت و نصرت خواهد شد. (ص ۳۹).

پرسش سی‌وچهارم هم تاریخی است. آیا آنچه به حضرت سکینه نسبت داده می‌شود که با شعرا نشست و برخاست داشت، صحیح است یا خیر؟ آیا او رو در رو با آنان سخن می‌گفت یا از طریق کسی این مطالب بین آنان منتقل می‌شد؟ همین طور درباره فاطمه بنت الحسین، آیا درست است که با عبدالله بن عمر یا پسر عثمان ازدواج کرده و درست است که از این ازدواج محمد دیباج متولد شده است؟ پاسخ این است که «جایز نیست به احدی از ذریه چیزی نسبت داده شود که اتفاق بر حرمت آن هست». نسبت دادن نقص به روایان اخبار بهتر از آن است که نقصی به آن بزرگواران نسبت داده شود. (ص ۳۹)

در دو پرسش سی و پنجم و سی و شش از بخش اول، دو مسئله درباره نگاه کردن زن به مرد یا مرد به زن در موارد خاص سؤال شده که در هر دو مورد، موضع علامه بر خلاف تمایل سائل، سخت گیرانه است. در مورد اول به نظر سائل نظر قرآن چیز دیگری است و در مورد دوم روش تاریخی مرسوم صدر اسلام خلاف این سخت گیری بوده است. در عین حال این موارد به عنوان سؤال مطرح شده و جواب هم نشانگر آن است که روش سخت گیرانه مورد نظر علامه است و به هر روی نظر فقهی اوست. سؤال کننده اشاره به زمان رسول (ص) دارد که زنان در آن زمان و بعد از آن همواره از خانه ها برای انجام کارهایشان خارج می شدند و طبعاً به مردها نگاه می کردند. سؤال این است که نگاه زن به مرد در صورت تلذذ یا ریبه یا بدون اینها چه حکمی دارد. علامه می گوید در هر حال جایز نیست. (ص ۴۰)

پرسش چهل و یکم از بخش اول سؤال عجیبی است. پرسش در این باره است که زنان مصری و شامی مانند مردان عمامه بر سر می گذارند؛ عمامه ای که طول آن شش یا هفت ذراع است و برخی از آنها تا ده ذراع هم می شود. زنان آن را روی سر می گذارند، هر وقت که می خواهند، در حالی که «ملفوفه» و پیچیده شده اند. هیچ فرقی بین این عمامه با عمامه مردان جز در شکل آن نیست. آنها آن را چنان درست می کنند که در روایت آمده: «مثل أسنمة البخت» [دم اسبی]، پیچیدن مو و گرد کردن آن به صورتی که از چادر به صورت برجسته معلوم باشد. آیا اینکه زنان عمامه بر سر گذارند، حرام است و لازم است منعشان کرد؟ آیا حکم آن در اینکه آن را کوچک درست کنند یا بزرگ فرق دارد یا آنکه کوچک و بزرگش حرام است یا اصلاً حرام نیست؟ اگر این کار حرام باشد و زنان عادت به آن کرده باشند، به طوری که وقتی از سر بر می دارند، سرشان درد می گیرد یا مزاجشان مضطرب می شود و به هم می ریزد [فاذا وضعتها عن رأسها أو جمعها رأسها و اضطرب مزاجها] حکم آن چیست؟ لطفاً حکم آن را روشن کنید. خداوند شما را از حوادث روزگار در امان بدارد. پاسخ این پرسش این است که چنین رسمی، اینکه زنان عمامه بر سر بگذارند، در صدر اسلام نبوده و بنابراین بدعت است! به ویژه که از حلیه ای مردانه برای زنان نهی شده است. البته اگر ضرورت باشد اشکالی ندارد. (ص ۴۳) جمله اخیر می تواند مربوط به آن قسمت عجیب از پرسش باشد که اگر زنان عمامه را نگذارند، ممکن است سبب سردرد آنان یا آشفستگی و اضطراب مزاج آنان شود.

پرسش چهل و پنجم درباره نوعی بافتن موی سر است. سؤال این است که آنچه ذیل عنوان «عقص الشعر» گفته شده، بافتن مو و انداختن آن پشت سر است؛ کاری که هر کسی که موی بلند دارد می کند، مگر عده کمی یا بافتن مو و انداختن از جلوی سر، آن طور که «نساء العرب» چنین می کنند یا گونه ای دیگر است. آیا نماز خواندن با آن درست است یا خیر؟ این حکم مخصوص زنان است یا مردان؟ پاسخ این است که آنچه اقرب به نظر می آید، بافتن مو و انداختن آن از جلوی سر است، اما از پشت سر اشکالی نه برای زن و نه مرد ندارد. (ص ۴۵)

پرسش چهل و هشتم درباره کوزه های رشاح است؛ کوزه هایی که آب داخل آن به بیرون ترشح می کند. پرسش این است که اگر این کوزه را روی زمین نجس بگذارند و پایه ای هم نداشته باشد، بلکه کاملاً به زمین چسبیده باشد، آب داخل آن نجس می شود یا خیر؟ در سؤال از «مشربه» هایی یاد شده که کعب یا همان پایه را دارد. سؤال این است که آیا میان این کوزه و آن مشربه پایه دار در این مسئله تفاوتی وجود دارد؟ پاسخ این است که آب در کوزه رشاح نجس نمی شود؛ زیرا «اجزای آب متصاعد نشده و نجاست با آب داخل کوزه تماسی نخواهد داشت». بنابراین تفاوتی بین اینکه پایه دار باشد یا نباشد نیست. (ص ۴۶)

پرسش پنجاه و یکم در تفسیر معنا و مصداق «ناصبی» جالب است. اهمیت این مسئله به این دلیل است که بسیاری، عامه اهل سنت را مصداق ناصبی می دانند، در حالی که علامه حلی ناصبی کسی را می داند که «آشکارا به ائمه معصومین (ع) دشنام می دهد». (ص ۴۷)

پرسش شصتم درباره کسی است که در خانه ای زندگی می کند که در سقف آن موش های فراوانی هستند که مرتب فضله آنها پایین می افتد. پرسش این است که تطهیر کردن خانه برای این شخص بسیار دشوار است. آیا می شود به خاطر زحمت زیاد از آن صرف نظر کرد [و تطهیر نکرد]؟ پاسخ این است که خیر، حتماً باید در وقت افتادن در مواردی که رطوبت هست تطهیر کند. (ص ۵۲)

پرسش شصت و یکم درباره کسی است که به عنوان شریف حسینی یا حسنی میان مردم آمده، اشیایی به آنان هدیه می کند و آنها به عنوان سید، هدیه او را قبول می کنند و **صله به او می دهند**، در حالی که مدعی هستند که او در دعوی سیادت خود صادق است. این در حالی است که اگر بدانند دروغ می گوید، هدیه او را قبول نمی کنند و صله ای هم نمی دهند یا اگر هم بدهند، در آن حدی نیست که او را در دعوی سیادت صادق می دانند. آیا آنچه او از این راه کسب می کند، بر او حرام یا مکروه است؛ چون خودش می داند که در دعوی سیادت دروغ می گوید یا خیر و در تأدیب او چه باید کرد که این دعوی را دارد و بر آن اصرار می ورزد؟ پاسخ این است که هر آنچه با شبهه علوی و سید بودن از مردم بگیرد حرام است، اما اگر از راه دیگری می گیرد مباح است. درباره ادعای دروغ سیادت، حاکم می تواند او را تعزیر کند. (ص ۵۳)

پرسش یکصد و بیست و یکم از بخش یکم این است که حکم «فقاع» چیست؟ چنان که در بلاد شام از جو، کشمش، انار، شکر و شیره انگور نوشیدنی هایی درست می کنند و نامش را فقاع می نامند. آیا همه اینها حرام است یا صرفاً آنچه از جو به دست می آید حرام است؟ چه دلیلی بر تحریم آنها هست؟ آنچه سید مرتضی در این باره در **الانتصار** گفته مبهم است. آیا اینها «بعینه» حرام است یا چون مسکر است؟ عده ای که آدمی از سخن آنها یقین یا دست کم ظن [درستی] می برد می گویند: اگر انسانی از انواع فقاع بنوشد، به قدر تشنگی یا حتی بیشتر، اصلاً مستی آور نیست. تغییری هم در مزاج نمی دهد

و فرقی با آب لیمون یا آب گوشت یا دیگر حلال‌ها ندارد. در حالی که می‌دانیم اکثر محرمات از ماکول و مشروب به دلیل سُکرآوردن یا ضرر داشتن برای بدن یا کثیف بودن حرام هستند، اما فُقاع هیچ کدام از این صفات سه‌گانه را ندارد. پاسخ علامه این است که امامیه، اجماع بر حرمت فُقاع دارد. اساس آن هم روایتی از رسول (ص) است که از خوردن «غبیراء» نهی شده و آن شرابی است که از جو به عمل می‌آید. عامه هم روایتی دارند که حضرت حکم به زدن گردن کسی کرد که اصرار بر خوردن آن داشت و بعد از نهی از آن، حاضر به ترک نشد. لزومی هم ندارد علت تحریم فُقاع مستی آن باشد؛ چنان‌که اشیایی هست که حرام شده است، مانند خون، اما مسکر نیست. شاید سبب آن این باشد که نوشیدن آنها مرگ ناگهانی یا مسائل دیگری از مصالح خفیه دارد که بر ما آشکار نیست، اما خداوند از آن آگاه است. (ص ۸۱) در پرسش بعدی از درست شدن «الدبس» یا همان شیره و اینجا شیره انگور در «بلاد الشام» یاد و از حکم آن سؤال شده است. علامه همان قاعده را گفته است که قبل از غَلْیان و جوش، استفاده از آن اشکال ندارد و تنها بعد از جوش آمدن، وقتی دو ثلث آن کم شود، می‌شود استفاده کرد. (ص ۸۲)

پرسش یکصد و هفتاد و چهارم و یکصد و هفتاد و پنجم در همین زمینه است. درباره آب خرما یا شیره خرما می‌گوید حرام نیست، مگر آنکه «شدة الاسکار» داشته باشد. (ص ۱۰۴)

پرسش یکصد و بیست و هشتم از بخش یکم درباره ظروفی گلین است که توسط مشرک ساخته شده، از آب نجس استفاده شده و از آن «کیزان و اباریق» (کوزه و آفتابه) ساخته شده، روی آتش پخته می‌شود. سؤال این است: آیا آتش آن را تطهیر می‌کند یا خیر؟ پاسخ این است که اگر آتش اجزای نجس آن را با استحاله تطهیر کند، پاک است و البته «ظن» هم در اینجا کافی است. (ص ۸۴) نیز بنگرید: (ص ۱۱۹).

پرسش یکصد و سی و هفتم سؤال از باوری از شماری از متکلمان درباره جوهر و عرض است که گفته‌اند جوهر و عرض به فعل فاعل نیست، بلکه جوهر در عدم هم جوهر است، چنان‌که در وجود. پرسش این است آیا این باور سبب تکفیر آنها، عدم قبول ایمان و افعال و شهادتشان و عدم جواز مناکحه با ایشان است یا چنین نیست؟ حکم اینها در دنیا و آخرت چیست و تکلیف مکلف درباره کسی که به این مطالب باور دارد چیست؟ علامه می‌گوید این مطالب سبب تکفیر نیست، آنچه تکفیر آور است، اعتقاد به قدم جواهر است، اما اینجا یک شبهه در فرق میان وجود و ثبوت است. بعد می‌گوید: «اکثر مشایخ المعتزلة و الأشاعرة مثبتون، فکیف یجوز تکفیرهم؟» بیشتر مشایخ معتزله و اشاعره به این مطلب باور دارند. چطور می‌شود همه را تکفیر کرد؟ (ص ۸۸) در سؤال بعد از حکم کسی سؤال شده است که به توحید و عدل و نبوت و امامت باور دارد، اما به «قدم عالم» معتقد است. پاسخ این است که «من اعتقد قدم العالم فهو کافر بلاخلاف»؛ زیرا این مسئله فرق میان کافر و مسلم است. در آخرت

هم مانند بقیه کفار است و این مسئله اجماعی است. (ص ۸۸-۸۹)

پرسش یکصد و چهل و هفت درباره «فیل» است که آیا نجس است یا پاک و اینکه شانه‌هایی که از استخوان فیل ساخته می‌شود، طاهر است یا خیر؟ علامه می‌گوید اقوی طهارت اوست. استخوانش هم پاک است و شانه‌ای هم که از آن ساخته می‌شود پاک است. (ص ۹۲)

در پرسش یکصد و شصت و هفت از حکم خرید روغن و شیره «شیرج» در شهری که مسلمان و اهل ذمه با هم هستند، سؤال شده و پاسخ داده شده که اصل بر طهارت است. (ص ۱۰۲)

پرسش یکصد و هفتاد و قدری شگفت است: از علامه درباره دری بن عبدالله حافظی و تصانیف او پرسش شده و اینکه «خادما خصیا» بوده یا خیر؟ علامه می‌گوید کتابی از او ندیده، اما در مصنفات برخی از علما دیده است که گفته‌اند دری بن عبدالله حافظی منسوب به «الحافظ لدین الله» [فاطمی] بوده و کتابی با عنوان «معالم الدین در اصول» و کتابی در فقه در دو مجلد دارد. کتاب‌هایی هم وقف مشاهده مشرفه کرده است؛ چنان‌که در خزانه الکاظم کتاب‌های خوب زیادی از وقفی‌های او هست. این آن چیزی است که من درباره وی می‌دانم. (ص ۱۰۳) عجالاً اطلاعی درباره وی نیافتم.

پرسش شانزدهم از بخش دوم مهنائیه درباره زمین‌های وقفی است که از یک سو «ناظر شرعی» بر آن وجود داشته و از سوی دیگر کشاورزان. عادت و رویه چنین بوده است که کشاورز هر درختی که بکارد یا زراعتی که داشته باشد، حاصل میان آنها و «ارباب الوقف» به نصف تقسیم می‌شده است. آن وقت گاهی کشاورزان بدون اجازه درختی می‌کاشتند و از آنها هم نصف می‌دادند. مورد سؤال این بود که وکیل تعیین شده از سوی ناظر شرعی عوض شده و اجازه بهره‌برداری آب قریه را برای این قبیل درختان نداده است. اکنون پرسش این است که آیا حق این کار را دارد؟ علامه می‌گوید: بلی. کشاورز حق ندارد بدون اجازه در زمین موقوفه درختی بکارد. (ص ۱۲۲)

پرسش نهم از بخش سوم مهنائیه یک پرسش شگفت‌انگیز است. سؤال این است که اگر کسوف خورشید ناشی از قرارگرفتن جرم قمر بین خورشید و زمین است و اگر خسوف قمر، به سبب قرارگرفتن زمین بین قمر و خورشید است. چون نور قمر گرفته از خورشید است. و این تفسیر مبنای اهل تقویم و مطابق اخبار آن است، اگر واقعاً چنین است، چرا به ما گفته شده است که این مواقع بترسیم و برای دعا و نماز به مساجد برویم. البته این ایرادی ندارد که خداوند در این وقت خاص، نمازی را واجب کرده باشد، اما ترس و فزع از آن برای چیست؟ به نظر می‌رسد سؤال فوق العاده مهمی در عالم «سنت» است. پاسخ علامه این است که استناد کسوف و خسوف به آنچه گفته شده، مستند به «رصد» است و این امر ظنی و نه یقینی است. اگر هم درست باشد، ضرری به اصل تکلیف به نماز و دعا برای بازگرداندن نور نمی‌زند. این قبیل امور اختیاراً مستند به خدای تعالی است و طبعاً دعا و نماز برای

بازگشت نور امری نیکوست. به علاوه بسا این اتفاق سبب ایجاد حادثه‌ای در زمین از خیر یا شر باشد. در این صورت عبادت می‌تواند مانع از برآمدن آن شر باشد. خوف هم به همین سبب است! (ص ۱۴۴-۱۴۵)

پرسش دهم از بخش سهم مهنائیه درباره اخبار منجمان و «اصحاب الرمل» درباره پیشگویی و دادن اخبار غیبی است. آیا از اینها از روشی با استفاده از ضعف مردم استفاده می‌کنند، یا این رمل، علمی و معجزه‌ای برای پیغمبری از پیامبران است که مردمانی از آنها گرفته‌اند؟ پاسخ این است که همه اینها تخمین است و حقیقت ندارد. آن مقدار هم که گفته‌های آنان درست درمی‌آید «علی سبیل الاتفاق» است. علم رمل منسوب به ادریس نبی است، اما محقق نیست. البته گاه وقایع غریب و عجیب و امتحاناتی که مطابق حکمت است رخ می‌دهد، اما «لایثمر ذلک علما محققا» علم آور نیست. (ص ۱۴۵)

پرسش بعدی درباره شبابه یا همان نی است. سؤال‌کننده می‌گوید شافعی با استناد به روایتی آن را حلال دانسته است. رسول (ص) از کنار چوپانی می‌گذشت و او می‌نواخت. حضرت انگشت در گوش نهاد و از عبدالله بن عمر می‌پرسید، هر وقت تمام شد، به او بگوید تا انگشت از گوش درآورد. استدلال این است که اگر حرام بود، حضرت ابن عمر را هم نهی کرد. این دلالت بر آن دارد که سماع آن مکروه بوده است، نه حرام. سؤال این است که این استدلال شافعی قوی است، آیا اصحاب ما پاسخی برای آن دارند؟ علامه می‌گوید: این طور نیست که مطلق صوت ناشی از این آلات حرام باشد، بلکه آنچه مشتمل بر طرب بوده و برای انسان لذت و لهوآور است، حرام است، اما مورد روایت، شاید حضرت خواسته از طریق ابن عمر بدانند که این صورت لذت‌آور است یا نه و اینکه فرقی با صدای کلاغ دارد یا ندارد. صدایی که هیچ لذت و لهوی در آن نیست. این هم ممکن است که ابن عمر ساکن شدن آن صدا را بدون سماع می‌توانسته بفهمد و در نتیجه رسول از او پرسید که آیا صدای او قطع شده یا نه؟ حالا به واسطه برداشتن نی از دهان یا دلایل دیگر. به هر حال اگر روایت درست باشد، علمای ما رسول (ص) را از این قبیل محرمات و مکروهات منزه می‌دانند. (ص ۱۴۷-۱۴۸)

پرسش شماره سیزدهم از بخش چهارم این کتاب درباره «درهم» های رایج در شام است که به گفته سؤال‌کننده با «مس» مخلوط است و مقدار آن هم مشخص نیست، اما در هر حال در میان مردم رایج است. سؤال این است که آیا این درهم را می‌شود با «فلوس» رایج معامله کرد؟ پاسخ این است که آنچه «معلومة الصرف بین الناس» است و با آن دادوستد می‌شود، می‌شود آنها را معامله کرد. (ص ۱۶۸)